

عاشق

من همیشه عاشق پریدنم
عاشق به آسمان رسیدنم
عاشق کرانه‌های دور دست
تشنه ستاره سر کشیدنم
گرچه بسته است بالهای من
مملو از غرور پر کشیدنم
کیست باورم کند که مردن است
طعم تلخ زندگی چشیدنم
دور می شوی و ذوب می شوم
نقره داغ روی تو ندیدنم
پشت میله‌های سهمگین وهم
ناگزیر از تو دل بریدنم
پروانه نجاتی

رودر روی چشمانت

سرگشته من در آبی جادوی چشمانت
گم کرده بودم عشق را آن سوی چشمانت
می جستمت در خوابهای ترد پاییزی
بر بود دستان من از شب بوی چشمانت
تا نقره گون صبح می بارید، اشکی کال
در کوچه باغ بغض تو در توی چشمانت
با اشتیاقی آتشین بی تاب، می رقصید
در سبزه‌زاران غزل، آهوی چشمانت
شیرین ترین شعری... منم فرهاد تا هرگز
با تیشه تیشه زخم، حسرت گوی چشمانت
گم می شوم در خویش تامی ایستم هر شب
آینه در آینه، رودر روی چشمانت
اسماعیل محمد پور

دو شعر از م. مؤید

برگ

یک برگ هم اگر بدر خشد
یک برگ هم اگر بجنبد
یک برگ هم اگر بیفتد
می دانم تو با منی
و برگ
کیوتر من است
پیام آور حضور

بار انداز اندوه

ما یا من و تو
از کران نرده‌ها باز می شویم
کمی عشق
کمی پیچک
کمی یاس
ما را به زاهدان بزرگ بازمی گرداند
و نرده‌ها را می پوشاند

جوانه‌های ادبی

مطالعه کنید.



رفتی
واز
رد پایت فهمیدم
که به راه دوری
رفته‌ای
به راهی که
آن را
بازگشتی نیست

*شهره شجاعی - دامغان

تفسیرها و شعرهای مختلفی بر اشعار حافظ
نوشته شده است که به نظرم «حافظ نامه»
بهاءالدین خرمشاهی برای شما مناسب باشد.

کجایی

از همه می پرسم
نشانی‌ات را
تو از کدامین سو
رفته‌ای
که هیچ کس
نشانت رانمی داند؟
تو کجای آسمان
خانه کرده‌ای
که حتی ستارگان
از جای تو بی خبرند؟
روشنک کریمی - تهران

شرط

شرط من
برای رسیدن تو به عشق
این است:
از پرنده‌ها
نام دوست را پیرسی
و از دیوارها
نترسی
عباس کجاوه‌ای - خمینی شهر

*صفر علی قادر - رشت

اگر کمی دقت کنید و در انتخاب و به
کارگیری واژه‌ها و سوساوس به خرج دهید،
سروده‌هایتان قابل چاپ خواهد بود.
چو گفتمی دل، زمستان گل در آمد
که بهتر از بهاران گل در آمد
چه کردی در کویر خشک دلها
بدون آب و باران گل در آمد
فعل «در آمد» برای نشان دادن رویدن یا
شکوف شدن گل چندان مناسب نیست. در
مصراع اول جای خالی «در» قبل از زمستان
به شدت احساس می شود، همچنین جای
خالی «که» در ابتدای مصراع چهارم.

*محب بابایی - ؟

حتماً نام شهر خود را نیز ذکر کنید. سروده
شما خوب شروع شده است، اما هر چه
بیشتر جلو رفته‌اید، عنان شعر از دستتان
در رفته است:
سقراط نیستی
که گل‌های فلسفه‌ات
خاری به چشم شعر فرو کند
نیوتن نیستی
که قانون جاذبه‌ات
سیب را زمینگیر کند
تنها نسیمی هستی
که دست بر شاخه‌های سرد
زمستان می کنی
و بار سنگین و سرد شبنم‌ها را
از دوششان می گیری...

*حمید رحمانی - کرج

فعلاً سروده‌های شما خام است و باید برای
رسیدن به مرز شعر بیشتر از اینها تلاش و

قوم به دریا زده

ای قوم به دریا زده توفان بسرایید
از عشق از این واژه عریان بسرایید
خسته نشدید این همه از ابر سرودید
یک بار هم از آبی باران بسرایید
تا کی سخن از طعم گس گندم و ابلیس
پوسید دل ما کمی انسان بسرایید
نی چاره تنهایی بغض آور ما نیست
از چاه بگوئید، نیستان بسرایید
بر غربت این جاده مسافر بنویسید
ما چشم به راهیم، پس الان بسرایید
از قاعده و سبک چه چیز عایدتان شد
در پیروی از مذهب رندان بسرایید
امشب همه آلوده به شعریم، بیایید
ما دل بسراییم شما جان بسرایید
خوب است پس از این همه صحبت، غزلی نیز
با قافیه سرخ شهیدان بسرایید
حالا که دل آماده گریه ست، مبادا
این مرثیه را نقطه پایان بسرایید
عباس احمدی